

## نوجوان باهوش



میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا ببرد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد». قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان».

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لجه خاصی گفت: «فوق العاده است!». پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟» آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما...». وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او می بینم». آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد.



هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می شکست.

برف به آرامی می بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمد تقی را آزار می داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می شنید.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصله آشپزخانه تا مکتب‌خانه را یک نفس طی می کرد. غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه بردن ظرف‌ها، به گفته‌های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده‌ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته‌ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود. باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی، مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی به جای پدر، سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع درس بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچه‌ها با استعداد هستند». محمد تقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم». محمد تقی خوشحال شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو بیستم محمد،

کاشف الکلی که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بگویم؟»

— بگو، تو بگو!

— معلوم است، ابن سینا.



نگاه تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الکحل...» و سکوت کرد و به سرش بکوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچه آشپز را ثابت کنم». این بود که سینی را کنار نهاد و جلورفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

— بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی». چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!». قائم مقام روبه بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟»

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد      دل ریمده مارا اینس و مونس شد»

و این بار هم چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است». جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند. محمد تقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیر کبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.



میرزاتقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ  
ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه.ق. در هزاوه

فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیرداستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست.  
در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع  
پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی  
اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات  
حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط ۳۰ نفر آبله‌کویده‌اند. امیر سخت نگران  
شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر  
به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم». مرد با اندوه فراوان  
گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکویم، بچه جن زده می‌شود!».

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش  
مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم،  
ما هستیم. اگر مادر هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش  
نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند».

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

## خودارزیابی

- ۱ سؤالات قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟
- ۲ ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟
- ۳ خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟
- ۴ .....



### وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

## دانش زبانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

- دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.
  - باغبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.
- گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

گروه اسمی	گروه اسمی	جمله
مقاله خوب	دانشجوی کوشا	۱
گل‌های صورتی	باغبان مهربان	۲

در هر چهار گروه اسمی، کلمه‌ای که بعد از اسم آمده است، «صفت بیانی» است که دربارهٔ چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند. صفت بیانی معمولاً پس از اسم می‌آید و «وابستهٔ پسین» اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا واژه‌های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.

## گفت‌وگو

- ۱ دربارهٔ یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید.
- ۲ متن «آشپز زادهٔ وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

## فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ واژه‌های مهمّ املائی را از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، صفت‌های بیانی را بیابید.
  - زنان اندیشمند، در سربلندی ایران عزیز، نقش مؤثر داشته‌اند.
  - من آینده‌ای درخشان برای این نوجوان می‌بینم.
  - برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.
- ۳ کلمات زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

مطالب: ..... کاشف: .....

لهجه: ..... دریا: .....



همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی، حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است بنویسیم «قائم» و نه «قائِم»؛ «مؤدب» و نه «مؤدب».

در املائی کلماتی مانند «جزء اول» و «شیء نورانی»، نشانه «ـِ» ، کسره نیست؛ به این نشانه، «نقش‌نمای اضافه» می‌گویند.

در نوشتن کلمات عربی همزه‌دار نیز باید توجه و دقت کافی داشت؛ مانند «شأن، رؤیا، مؤسس، لؤلؤ، رؤس، توطئه، ان شاءالله».